

او مبرتو اکو
و فلسفه

- به کتاب او مبرتو اکو خوش آمدید/ گری راد فورد/ مهیار آقایی
- به چه ایمان دارد آنکه.../ ویتور یوفوآ/ علی عبداللهی
- بی ایمانی ظلم است/ ایندرو مونتانی/ سعید فیروزآبادی
- ساحر و دانشمند/ او مبرتو اکو/ اعظم رسولی و مژگان مهرگان

۱
مراقب فروریز باشید

این کتاب را شاید فقط کسانی بفهمند که بیشتر به اندیشه‌هایی که در آن بیان شده، یا دست‌کم اندیشه‌هایی مانند آن اندیشیده باشند. از این روست که این کتاب متن آموزشی نیست. مقصود آن وقتی حاصل می‌شود که با فهم پیشین و توسط کسی که از آن لذت برد خوانده شود.

لودویگ ویتگشتاین^۱

شاید بهتر باشد این پیش‌درآمد را «راهنمای مصرف» بنامیم. نه به این دلیل که انگار خواننده کتاب قابل اطمینان نیست که البته او آزاد است هرچه می‌خواهد از کتاب بگیرد و اصلاً از لطف اوست که آن را در دست گرفته است. من چه حقی دارم بگویم باید این را به شکلی که من می‌خواهم خواند و نه شکلی دیگر؟

میشل فوکو^۲

1. Ludwig Wittgenstein (1889-1951)

2. Michel Foucault (1926-1984)

دوست عزیز! به کتاب اومبرتو اکو خوش آمدید. ابتدا خودم را معرفی می‌کنم. من «متن» هستم. شگفت‌زده نشوید، احتمالاً انتظار داشتید با نام مؤلف کتاب روبرو شوید. این اولین نکته در اندیشه اومبرتو اکو است: مؤلف مهم نیست. آنچه اهمیت دارد خود متن است. اکو خود می‌گوید: «من بی‌تردید می‌گویم که نمی‌توانم اهمیتی کمتر از این برای چیزی که مؤلف تجربی متن روایی (یا در اصل، هر متنی) می‌خوانیم‌اش قائل باشم». ^۱ و در جایی دیگر: «مؤلف درست لحظه‌ای که نوشتن را به پایان رساند می‌میرد تا دیگر در مسیر متن مزاحمتی ایجاد نکند». ^۲ شما هم بهتر است کسی که مرا نوشته فراموش کنید. او دیگر در برابر شما نیست و کاری با شما ندارد. این فقط من - متن است که در دستان شماست و فقط من‌ام که با شما سخن خواهم گفت.

تصور متن جدای از مؤلف نکته‌ای نیست که بتوان سرسری‌اش گرفت و یا تصادفاً به میان آمده باشد. می‌توان گفت نسبت میان متن و مخاطب تم اصلی اندیشه اومبرتو اکو، فیلسوف، نظریه‌پرداز ادبی و نشانه‌شناس است. آثار اکو تلاشی است دامنه‌دار تا این نسبت و سیستم ارتباط و دلالتی که آن را امکان‌پذیر ساخته و می‌سازد مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. به بیان دقیق‌تر، فهم نوشته‌های اکو، فهمیدن این است که چگونه به فرض شما می‌توانید از کتابی که می‌خوانید سر در بیاورید. به سؤالات زیر توجه کنید:

- چگونه و با چه کاری این متن تولید شده است؟
- چگونه و با چه کاری این متن خواننده و فهمیده می‌شود؟
- این متن، به خودی خود، برای شما و دیگر خوانندگان آن چه معنایی دارد؟
- چه رمزگان‌هایی شما را قادر به درک این کلمات می‌سازند؟
- برای اینکه این متن را درک کنید بر چه قابلیت‌هایی تکیه دارید؟
- تأویل غلط و تأویل افراطی کی رخ می‌دهند؟
- این متن چه رابطه‌ای با متن‌های دیگر دارد؟

1. Eco (1994a, p.11)

2. Eco (1983b, p.7)

- معنای این متن در کلمات آن است یا اینکه جزئی از یک شبکه شناخت است؟

- ماهیت این شبکه چیست؟

- ساختار شبکه شناخت همانند واژه‌نامه است یا دائرةالمعارف؟

- آیا این شبکه بخشی از یک هزارتوی بی‌کران است؟

- تأویل از کجا آغاز می‌شود؟ و مهم‌تر از آن کجا پایان می‌پذیرد؟

- نهایت تأویل کجاست؟

این گونه پرسش‌ها هسته اصلی علم نشانه‌شناسی^۱ اکو را شکل می‌دهند. ریشه نشانه‌شناسی واژه یونانی seme^۲ است - مانند واژه semiotikos به معنای تأویل‌گر نشانه‌ها - و نشانه خود «چیزی است که - هر چیزی که - در یک زمینه از پیش معلوم قراردادی اجتماعی به جای چیزی دیگر می‌نشیند»^۳ پیش از این‌ها واژه نشانه‌شناسی تنها در پزشکی کاربرد داشت و منظور از آن شناخت و تعبیر عوارض [بیماری‌ها] بود. مثلاً دانه‌های سرخ رنگ جلدی به عنوان نشانه بیماری سرخک و یا تورم غده‌های گردن نشانه‌ای از اورسون هستند. ولی در عصر مدرن نشانه‌شناسی به عنوان «بخشی از دانش مطالعات ارتباطی که به تأویل نشانه‌ها و نمادها در حیطه‌های گوناگون از قبیل زبان و غیره می‌پردازد»^۴ تعریف می‌شود. در هر دو تعریف دو واژه کلیدی حاضرند. یکی نشانه^۵ و دیگری تأویل^۶. پزشک علاماتی مانند سردرد و یا عرق کردن کف دست را به عنوان نشانه‌هایی از یک وضعیت خاص بدنی می‌شناسد و آنها را «می‌خواند» یا تأویل می‌کند تا بیماری را تشخیص داده و درمان کند. در نشانه‌شناسی مدرن هر چیز و هر محصول - فرهنگی - یک نشانه است.

1. semiotics

۲. نشانه - معنا.

3. Eco (1976, p. 16)

4. Simpsin & Weiner (1989, Volume XIV, p. 959)

5. sign

6. interpretation



شیراز، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقاشی، نوشته، بنا، طراحی بدنه اتومبیل و یا دوچرخه و عکس و هر چیز دیگر. این نشانه‌ها خوانده شده و به آن معنایی نسبت داده می‌شود. تأویل ما از نشانه‌ها ما را قادر می‌سازد تا اشیاء و چیزهایی که با آنها روبرو می‌شویم بشناسیم و درک کنیم.

کلماتی که دارید می‌خوانید خودشان نشانه‌اند. حضور این کلمات به خودی خود اهمیت چندانی ندارد. دست‌کم به اندازه چیزهایی که به جایشان نشستند و حاوی آن‌اند مهم نیستند. تا اینجا که همه چیز بدیهی و آشکار است و اکنون است که پرسش‌های اکوی نشانه‌شناس آغاز می‌شود: چگونه به دلالت این نشانه‌ها دست می‌یابید؟ چگونه می‌توانید آنها را تعبیر کنید و از معنایشان سردر بیاورید؟ شما هم همانند دکتری که با دیدن لکه‌های سرخ روی بدن بیمار، ناخوشی‌اش را تشخیص می‌دهد، به این کلمات می‌نگرید و معنا را از درون شان بیرون می‌کشید - چگونه این امکان‌پذیر شده است؟ به کمک چه روندی به تحقیق پیوسته است

گفتگوی ما درباره اندیشه‌اکو به همین پرسش‌ها می‌پردازد و خواهید دید که این روند چندان هم غامض و رازآمیز نیست. خوانش شما از این متن که درباره اندیشه‌های اکو و نشانه‌شناسی است در عین حال درگیری و کشمکش ضمنی و رودر رویتان با خود پروسه‌هایی است که اکو در نظریاتش به آن پرداخته است و دیگر اینکه این خوانش نه تنها به فهم اندیشه‌اکو راه می‌برد بلکه بسیار مهم‌تر به فهم شما از خودتان هم یاری می‌دهد، به ویژه به اینکه چگونه می‌خوانید و تأویل می‌کنید و یا می‌فهمید و ارتباط برقرار می‌کنید. و از آن بیشتر اینکه این فهم باعث خواهد شد به ناگزیر خواندن، فهمیدن و ارتباط برقرار کردن‌تان تحت تأثیر قرار گیرد:

نشانه‌شناسی به عنوان یک نظریه، باید اجازه هرگونه جابجایی، مداخله و خرده‌گیری بی‌وقفه و مستمر در پدیده‌های نشانه‌شناسانه را بدهد و میسر سازد. وقتی کسی حرف می‌زند، توضیح دادن اینکه چرا و چگونه این کار را انجام می‌دهد کمکی به او نخواهد کرد. ولی معین خواهد ساخت که شیوه حرف زدن او در آینده چگونه خواهد بود. من انکار نمی‌کنم که این،

خود شیوه سخن گفتن من را تعیین می‌کنده^۱

نظریه نشانه‌شناسی اکو درباره این است که چگونه شما با این متن روبرو می‌شوید و اینکه چگونه آن را می‌فهمید. پس نفسی عمیق بکشید و آماده باشید که می‌خواهیم وارد قلب ماجرا شویم. این کتاب درباره اومبرتو اکو نیست. درباره ماست و به خصوص درباره شما خواننده عزیز. خوش آمدید. از همراهی تان متشکرم.

فهم متن

خوانش متن یعنی خواندن آن در پرتو متن‌های دیگر، انسان‌ها، دل‌مشغولی‌هایشان، خرده‌چیزهایی که می‌دانند و آنچه نزد خود دارند. آنگاه است که باید دید چه پیش خواهد آمد.

ریچارد رورتی^۲

شما کیستید؟ این متن اکنون در دست کیست؟ چه کسی آن را برای خواندن انتخاب کرده است؟ دانشجویی که از سر تکلیف آن را برداشته؟ دانش‌آموخته‌ای که برای اولین بار نشانه‌شناسی توجه‌اش را جلب کرده؟ زبان‌شناس‌ای که گوشه‌ای دیگر از زبان را واریسی می‌کند؟ یا یک فرد عادی که نام گل سرخ^۳ را خوانده و می‌خواهد نویسنده‌اش را بهتر بشناسد؟ این‌گونه پرسش‌ها اهمیتی بنیادین دارند زیرا خواننده هر متن چیزهایی یکسر متفاوت بسته به پیش‌زمینه‌های مختلف‌اش، سطح تحصیلات، میزان آشنایی با نظریات علوم ارتباطی، انگیزه‌ها و علل گوناگون و امثال آنها بر متن انبار می‌کنند. و از آنجا که این متن برای طیف متنوعی از افراد گوناگون نوشته شده با وجود اینکه تمام آنها کلمات یکسانی در کتاب می‌خوانند تفاوت‌های گریزناپذیر فرهنگی، بافتی و تحصیلی‌شان منجر به خوانش‌هایی گوناگون از متن می‌شود. این گونه‌گونی طبیعت و سرشت واقعی تجربه خواندن است: «وقتی متنی نه برای یک فرد خاص که برای جمعی از مخاطبان به نگارش درآید، مؤلف می‌داند نه بر حسب نیات و مقاصد خود، بلکه با توجه به مجموعه درهم پیچیده‌ای از شیوه‌های گوناگون برهم‌کنش میان متن و خواننده

1. Eco (1976, p. 29)

2. Richard Rorty (1992, p. 105)

3. *The Name of the Rose (Il Nome della rosa)*, 1983

که خود خوانندگان نیز - با توجه به قابلیت^۱ زبانی شان به مثابه منبع درک اجتماعی - درگیر آنند تأویل و تفسیر خواهد شد.^۲ تأکید اصلی اکو بر مفهوم منبع اجتماعی^۳ است:

«منظور از منبع اجتماعی زبان خاصی به عنوان مجموعه‌ای از نیست. بلکه کلیتی دایره‌المعارفی است که تمام عملیات زبانی در آن رخ می‌دهد. به عبارت دیگر رسوم فرهنگی که زبان پیشاپیش ایجاد کرده و تاریخ کامل تمام تأویل‌های متون دیگر متنی را که وی می‌خواند احاطه کرده است.»^۴

شما قبل از اینکه به این کتاب برسید متنی طولانی را پشت سر گذاشته‌اید و این کتاب هم از روی تصادف برابر شما قرار نگرفته و ارتباط تنگاتنگی با آنچه تاکنون خوانده‌اید و یا آشنایید دارد. شاید آن متن‌ها رمان‌های اکو باشد مانند نام گل سرخ یا آونگ فوکو^۵ یا جزیرهٔ روز پیشین^۶، و یا مجموعه مقالات او مثل راهنمای سفر با ماهی سالمون^۷، یا بدخوانی‌ها^۸، گشت و گذاری در حاد واقعیت^۹، ماجرای جیمز باند^{۱۰}، گفتگو دربارهٔ پایان زمان^{۱۱}، و یا آثار تئوریک اکو به ویژه یک نظریهٔ نشانه‌شناختی^{۱۲}، نقش خواننده^{۱۳}، نشانه‌شناسی و فلسفهٔ زبان^{۱۴} و یاکانت و پلاتنی پوس^{۱۵}، یا شاید هم جزء مجموعه دروسی باشد که این ترم باید بگذرانید. در هر حال اکو می‌گوید این شما خواننده نیستید که مطلب را دریافت می‌کنید و بر آن تسلط دارید، بلکه تاریخی است از تمام تأویل‌های بسیار متن‌های دیگر که بیشتر خوانده‌اید. تأویل شما از متن از سیستمی شناختی نشأت می‌گیرد که شامل موارد زیر است:

1. competence

2. Eco (1992, p. 67)

3. social treasury

4. Eco (1992), pp. 67, 68)

5. Foucault's *Oebygyn* (Il pendolo di Foucault) 19896. *The Island of the Day before* (Isola dei giorno prima) 19957. *How to travel with a Salmon* (1994)8. *Misreadings* (1993)9. *Travels in Hyperreality* (1986)10. *The Bond Affair* (1965)11. *Conversations about the End of time* (2000)12. *A Theory of Semiotics* (1976)13. *The Role of the Reader* (1979)14. *Semiotics and the Philosophy of Language* (1986)15. *Kant and the Platypus* (2000)

- شناخت شما از زبان به مثابه مجموعه‌ای از لغات و قواعد دستوری.

- دائرةالمعارف شناخت فرهنگی و عرفی، و...

- مجموعه تمام تأویل‌هایتان از دیگر متن‌ها که برخی شاید با نشانه‌شناسی مرتبط

باشد و برخی هم نباشد.

فهم شما از این متن در درون چهارچوب همین سیستم که اگر آن را دائرةالمعارف^۱ خواننده می‌نامد جای می‌گیرد. حتی اگر من بخواهم مفاهیم و موضوعاتی خاص به شما را القا کنم یا در سرتان فرو کنم باز در نهایت هیچ کنترلی بر اینکه این لغات چگونه خوانده شده و یا به کار می‌روند نخواهم داشت. به گفته اکو: «متن خود اینجاست، و خود تأثیرش را می‌گذارد.»^۲

میشل فوکو که در آثارش به بررسی ارتباط بنیادین میان قدرت و شناخت و نقش آنها در شکل‌گیری «خود» پرداخته در جایی می‌گوید: «اثر متن شاید کاملاً غیرمنتظره در جایی دیگر به وقوع بپیوندد و چیزهایی شکل دهد که هرگز به خاطر من (نویسنده) خطوط نکرده باشد.»^۳ معنایی که متن دارد و محتوایی که به خواننده منتقل می‌کند در میان کلمات و اراده مؤلف قرار نگرفته است. اکو می‌گوید: «نیت متن در سطح متنی آن ظاهر نمی‌شود. خواننده باید بخواهد تا آن را ببیند. هنگامی می‌توان به درستی از نیت متن سخن گفت که به - حداقل - بخشی از ذهن خواننده پیوسته باشد.»^۴

بنابراین اینجا فقط من هستم، متن روبرویتان، و شما، خواننده آن. برای فهمیدن من، برای سر درآوردن از نیتی که در پس این واژگان نهفته است باید دست به گمانه زنی، فرضیه‌سازی و حدس بزنید تا از برهم کنش میان گمان‌های شما و من - متن معنایی برای‌تان حاصل شود. اینکه چه سان متن با گنجینه فرهنگی و شخصی شناخت مخاطب درمی‌آمیزد بخش اصلی و مشکل‌آفرین نشانه‌شناسی اکو است.

یکی از وظایف من به عنوان متن این است که «خواننده نمونه»^۵ خود را بسازم. تفاوت‌های بسیاری میان خواننده نمونه و خواننده تجربی^۶ وجود دارد. خواننده تجربی خود شما هستید و یا هر کس دیگر، یا همان کسی که در اتوبوس جلوی‌تان نشسته و هر که با این متن روبرو شود. خواننده‌های تجربی متن را به هر شکلی که بخواهند می‌خوانند و

1. Encyclopedia

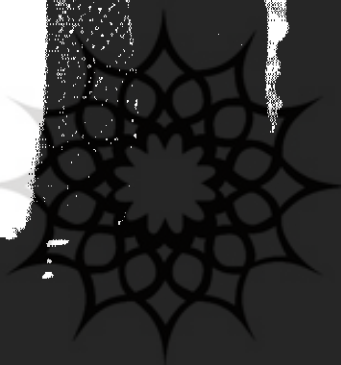
2. Eco (1983 b, p. 7)

3. Foucault (1988, pp. 333, 334)

4. Eco (1992), p. 64)

5. Model Reader

6. empirical reader



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښکي
پرتال جامع علومو انساني

نمی‌توان به آنها گفت چگونه با متن رفتار کنند زیرا هر یک برای انتخاب کتاب دلایل خاص خود را دارند. دلایلی مانند تفریح یا فرار از مشغله‌های روزانه یا کشتن وقتی که در اتوبوس نشسته‌اند و کاری ندارند. به هیچ عنوان نمی‌توان پیش‌بینی کرد دائرةالمعارف شناخت هر یک‌شان چگونه می‌تواند باشد و این متن چگونه در آن جا می‌گیرد یا گنجینه شناختی آنها از این کتاب چه برداشت می‌کند و چه معنایی برایش دارد. یکی از کارهایی که بر عهده من است ارائه شیوه‌هایی است که من - متن باید مطابق آن خوانده شود. شما باید قواعد بازی‌ای که در انجامش شریک‌اید را به رسمیت بشناسید زیرا به عنوان خواننده نمونه پذیرفته‌اید به قوانینی که برای‌تان وضع می‌کنم وفادار بمانید تا فهم یکدست و خواناتری به دست آورید. به عنوان مثال در داستان «شنل قرمزی» به عنوان خواننده تجربی با دائرةالمعارف شناختی که داریم می‌دانیم گرگ‌ها حرف نمی‌زنند ولی به عنوان خواننده نمونه برای اینکه از داستان سر در بیاوریم می‌پذیریم دنیایی هست که در آن گرگ‌ها می‌توانند حرف بزنند. می‌پذیریم که به قوانین داستان‌های کودکان وفادار بمانیم. جایی که حیوانات حرف می‌زنند و بعضی‌شان می‌توانند مادر بزرگ‌ها را زنده و یکجا ببلعند. اکو نیز می‌گوید: «کنش خواندن همواره دادوستدی دشوار است مابین قابلیت‌های مخاطب [یا شناخت او از جهان] و نوعی از قابلیت‌هایی که متن پیش فرض قرار می‌دهد که با آن خوانشی سازنده شکل بگیرد.»¹

به این «دادوستد دشوار» بین متن و خواننده در آثار فوکو و ویتگنشتاین هم اشاره شده است. میشل فوکو در پیش‌گفتار نظم اشیاء² می‌نویسد: «شاید بهتر باشد این پیش‌درآمد را "راهنمای مصرف" بنامیم، نه به این دلیل که انگار خواننده کتاب قابل اطمینان نیست که البته او آزاد است هرچه می‌خواهد از کتاب برگیرد و اصلاً از لطف اوست که آن را در دست گرفته است. من چه حقی دارم بگویم باید این را به شکلی که من می‌خواهم خواند و نه شکلی دیگر؟»³ ولی فوکو که با تمام اینها خود را ناگزیر می‌یابد که شرح دهد چگونه کتاب بسیار دشوارش بایستی خوانده شود زیرا دریافته است دائرةالمعارف خواننده احتمالی نظم اشیاء چگونه می‌تواند باشد و به راحتی ممکن است متن بدخوانی شود. فوکو درباره این کتاب می‌نویسد: «هنگامی که این کتاب را می‌نوشتم هنوز بسیاری چیزها بود که برایم روشن نشده بود. برخی از آنها واضح به نظر

1. Eco (1992, p. 66)

2. The Order of things

3. Foucault (1970, p. ix)

می‌رسیدند و برخی دیگر هنوز در ابهام و ناگشودگی بودند. آن هنگام با خود گفتم برای خواننده ایده‌آل من هم همین‌گونه خواهد بود حتی اگر نیاتم روشن‌تر هم باشد و خواسته‌ها و برنامه‌هایم برای دریافت آماده‌تر!^۱

لودویگ ویتگنشتاین که آثارش به بررسی منطق، زبان و شناخت و رابطه آنها اختصاص دارد در سرآغاز اولین اثر برجسته فلسفی‌اش تراکتاتوس^۲ به صراحت اعلام می‌کند که اکثریت خواننده‌های کتاب‌اش از دائرةالمعارفی که برای فهم اثرش لازم است بی‌بهره‌اند و تعداد خواننده‌های نمونه آن بسیار اندک هستند. در پیش‌گفتار رساله می‌خوانیم: «این کتاب را شاید فقط کسانی بفهمند که پیشتر به اندیشه‌هایی که در آن بیان شده، یا دست‌کم اندیشه‌های مانند آن، اندیشیده باشند. از این روست که این کتاب متن آموزشی نیست. مقصود آن وقتی حاصل می‌شود که با فهم پیشین و توسط کسی که از آن لذت برد خواننده شود»^۳ آن کسی که تراکتاتوس را با آن تفاهم و لذت بخواند خواننده نمونه اوست. همانی است که قوانین بازی که متن وضع کرده می‌شناسد و رعایت می‌کند و خواهان آن است که در چنین بازی‌ای حضور داشته باشد. اگر جایی اعلام شود شما فلان مطلب را در صورتی خواهید فهمید که اندیشه‌ای مشابه آنچه مؤلف در ذهن داشته در سر داشته باشید به خودی خود جالب است. به نظر تان این بدان معنا نیست که در غیر این صورت متن برایتان غیرقابل فهم می‌شود؟ امتحان‌اش ساده است. نگاهی به تراکتاتوس و نظم اشیاء بیاندازید. خودتان متوجه خواهید شد. لغات و دستور زبان به کار رفته در هیچ یک ناآشنا نیستند. مسئله اصلی در همان قواعدی است که متن باید با توجه به آن خوانده شود. همان‌هایی که فوکو و ویتگنشتاین سعی کرده‌اند بیان کنند و هر دو هم تردیدشان را ابراز کرده‌اند.

این دادوستد دشوار میان قابلیت‌های خواننده و آن قابلیت‌هایی که متن پیش‌فرض می‌گذارد و بررسی آن، در بچه‌ورود ما به اندیشه آکو است، داستان ما یادآور موقعیت آلن تورینگ^۴ - ریاضی‌دان برجسته کمبریج - و دوستان رمزشکن اوست. در جنگ دوم جهانی هنگامی که می‌خواستند یکی از رمزهای ارتش آلمان نازی را بشکنند و تنها چیزی که به آن نیاز داشتند یک پیغام تنها و جداگانه رمزی بود که با شکستن آن راه برای فهمیدن و رمزگشایی تمام کدها هموار و آسان می‌شد. دادوستد دشوار میان قابلیت‌های

1. Foucault (1970, p. ix)

2. Tractatus - Logico Philosophicus (1921)

3. Kohak (1998, p. xxxi)

4. Alan Turing (1912-1954)

خواننده و آنهایی که متن لازم دارد کلید ورود ما به اندیشهٔ اکو است. در ادامهٔ فصل با مثال‌های متعدد به این موضوع خواهیم پرداخت.

مراقب فروریز باشید!

گه گاه که با پدیدهٔ ناشناخته‌ای روبرو می‌شویم از روی تقرب به آن واکنش نشان می‌دهیم، در دائرةالمعارف شناخت مان دنبال چیزی می‌گردیم که کمابیش شبیه این امر تازه‌ای باشد که در برابرمان است.

اکو^۱

جاهایی که قابلیت‌های خواننده و آنچه متن طلب می‌کند با هم یکسان و یا سازگار نباشد از مواردی‌اند که اکو در نشانه‌شناسی بسیار به آن پرداخته است. به نوشته زیر توجه کنید:

پناهگاه فروریز هسته‌ای

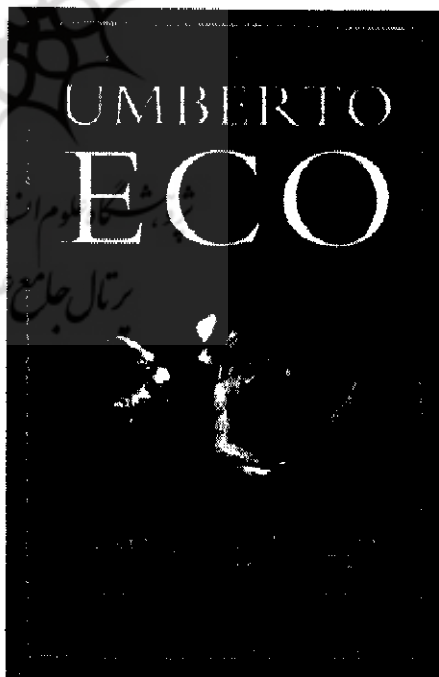
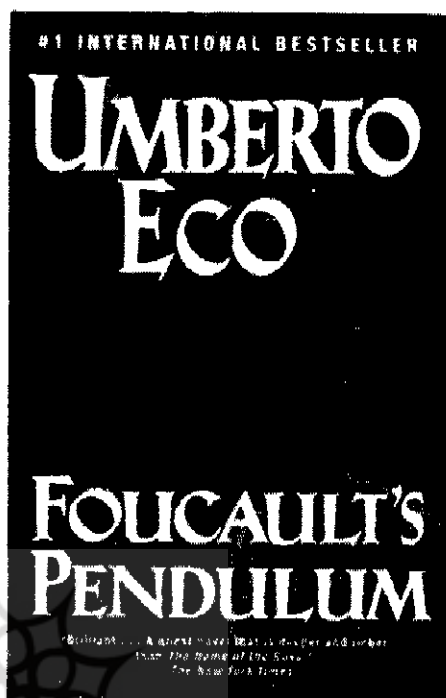
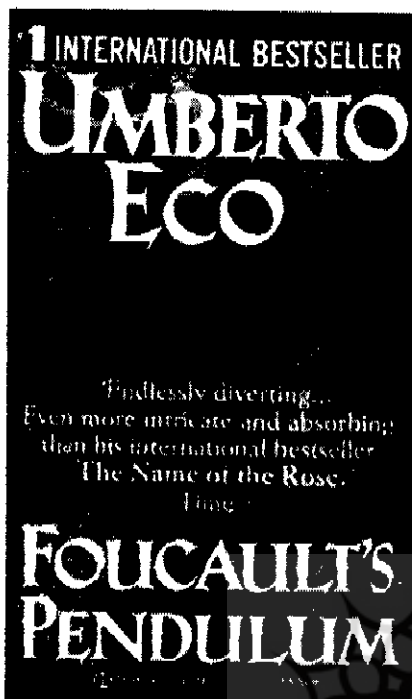
حداکثر ظرفیت ۱۵ نفر

با امکانات محدود برای یک نفر. در صورت ضرورت قابل استفاده برای چند نفر. توجه داشته باشید هنگام ورود به پناهگاه دریچهٔ ورودی قفل و بست شود. حفاظ‌های امنیتی مجهز به جریان برق هستند تا از ورود افراد بیگانه جلوگیری شود. مراقب باشید چراغ‌های خطر بیرون محوطه روشن باشد.

از این نوشته چه می‌فهمیم؟ اول دستگیرمان می‌شود که کلمات و قواعد دستوری که در آن به کار رفته مربوط به زبان فارسی^۲ است. در همان حال به کمک دائرةالمعارف شناخت قرن بیست و یکمی مان اطلاعات دیگری هم به دست می‌آوریم. می‌فهمیم که با پناهگامی سروکار داریم که برای جنگ‌های هسته‌ای ساخته شده. «می‌دانیم» فروریز رادیواکتیو حاصل انفجار بمب هسته‌ای است و اگر کسی در معرض آن قرار بگیرد خواهد مرد. بنابراین اگر قرار باشد کسانی از جنگ هسته‌ای جان سالم به در ببرند باید پناهگاهی داشته باشند که مخصوص حفاظت در برابر اشعهٔ مرگبار رادیواکتیو باشد. در

1. Eco (2000b, p. 57)

۲. لازم به ذکر است (یا نیست) که در متن اصلی زبان انگلیسی است. متن فارسی.



© 1988 by Bantam Books, Inc. All rights reserved.

کنار همه اینها می‌توانیم سخن (دیسکورس) ای که این متن برخاسته از آن است و بدان اشاره می‌کند، موقعیتی که این پناهگاه به ضرورت یا امکان قابل استفاده می‌شود، وضعیت سیاسی اجتماعی که محصول آن دیسکورس است و یا شرایط مکانی و اجتماعی دوران پس از جنگ و چیزهایی همانند آن را به تقریب برآورد کنیم. حتی اگر به واقع هیچ گاه زندگی در چنین شرایطی را تحمل نکرده باشیم باز قادر به این کار هستیم. حتی اگر شرایط جنگ برای بقا که پیامد چنان شرایطی می‌تواند باشد را لمس نکرده باشیم باز می‌توانیم به خوبی آن را تصور کنیم. تعبیر ما از این متن آینده تمام نمای دائرةالمعارف شخصی و جمعی ای است که تأویل ما به آن تعلق دارد. و می‌توانیم خاطر جمع باشیم قابلیت تأویلی مان به عنوان خواننده با قابلیت‌هایی که متن داشتن‌اش را طلب می‌کند تا در پرتوی آن تأویلی متناسب موجب شود هماهنگ است.

خاستگاه قابلیت‌های ما تاریخ شخصی مان و تأویل متن‌های دیگر است. متن‌هایی همانند وقایع تاریخی (آنچه مثلاً دربارهٔ بمباران هیروشیما و ناکازاکی می‌دانیم) یا فیزیک (واکنش‌های درون اتمی، واکنش‌های زنجیره‌ای...) علوم محیطی (زمستان اتمی، جهان بدون آفتاب، زنجیره‌های غذایی، اکوسیستم...) دیسکورس سیاسی (گفتگوهای خلع سلاح‌های هسته‌ای، جنگ سرد، ممالک خودسر...) و تمامی آنچه در محصولات فرهنگ عامه دربارهٔ جنگ هسته‌ای خوانده‌ایم (در کتاب‌ها، تلویزیون...)، با کنار هم گذاشتن تمام این داشته‌ها، برهم کنش مابین آنها و تأویل‌های پیشین قادر می‌شویم این متن را نیز برای خود تأویل کنیم. اگر هم دائرةالمعارف شخصی مان در این باره ناقص و ناکافی باشد اهمیت چندانی ندارد. به هر حال اینها تمام چیزهایی‌اند که در اختیار داریم. تصور کنید این متن را کسی پیدا کند که دائرةالمعارف شناخت فردی و فرهنگی‌اش به کل متفاوت باشد. این متن برایش چه معنایی دارد؟ یا اصولاً معنایی خواهد داشت؟ به سراغ رمان سرودی برای لیبویتس^۱ اثر والتر میلر^۲ می‌رویم که این قضیه پناهگاه هسته‌ای را هم از همان برگرفته‌ایم. رمان میلر مربوط به صدها سال بعد می‌شود و تمدن انسانی طی کشتاری اتمی در میانه‌های قرن بیستم نابود شده و بازماندگان در اجتماعاتی که بی‌شبهت به زندگی قرون وسطایی نیست زندگی می‌کنند. تمام مدارک تاریخی و علمی به شکلی برنامه‌ریزی شده و طی فرایند «ساده‌سازی جهان» تصفیه و نابود شده‌اند تا چنان جنگی دوباره رخ ندهد و راهبان و کلیسائیان بار دیگر حافظان و صاحبان اندک

نشانه‌های باقی مانده تمدن‌اند. کشیش فرانسیس اهل یوتا از اعضای دیر سنت لیووتیس روزی درون یک غار به چیزی برمی خورد که روی آن نوشته «پناهگاه فروریز هسته‌ای» و آن را این گونه برای خود تفسیر می‌کند:

باقی کلمات خوانا نیستند و از بین رفته‌اند ولی همان یک کلمه برای فرانسیس کافی است. هرگز در عمرش «فروریز» ندیده و دلش هم نخواست به بیند. هیولایی افسانه‌ای که سالیان پیش می‌زیسته و اکنون از میان رفته و تنها در قصه‌ها جای دارد. فروریز برای او سمندری عظیم‌الجثه است که طبق داستان‌های قدیمی در طوفان آتش متولد شده و مثل بختک به باکرگان به خواب رفته هجوم می‌برده است. و مگر نه اینکه اکنون هیولاهای جهان را «فرزندان فروریز» می‌نامند؟ و مگر نه اینکه همان جانور غول‌آسایی است که تمام دشمنانی را که به ایوب حمله برده بودند تارومار کرد آن گونه که اعتقاد داریم؟ جوانک با وحشت تمام به آنچه یافته بود خیره مانده بود. معنای آن روشن بود. او ناخواسته پا به جایگاه (و البته دعاخوانان پای به فرار گذاشت) نه یکی، بلکه پانزده تا از این موجودات خوفناک گذاشته بود!^۱

۲۵۴

واضح است که دائرةالمعارف کشیش فرانسیس شبیه دائرةالمعارف ما نیست و درباره معنای متن او را به نتیجه‌ای متفاوت رهنمون ساخته است. مهم‌ترین تفاوت در اینجاست که واژه «فروریز» برای او معادل موجودی هراس‌انگیز شبیه سمندر است که «توانسته تمام دشمنانی که به ایوب حمله برده بودند تارومار کند». او نیز می‌داند فروریز خطرناک و کشنده است ولی برداشت او از آن و خطر آن با ما کاملاً متفاوت است. برای او پناهگاه فروریز هسته‌ای خانه فروریزهایی است که پانزده‌تایی با هم در آن زندگی می‌کرده‌اند. در دائرةالمعارف ما این برداشت مهمل است ولی برای فرانسیس قضیه همان قدر واضح و بدیهی است که معنایی که همان متن برای ما دارد آیا ما حق داریم بگوییم تأویل کشیش فرانسیس نادرست است؟ یا بی‌معناست؟ و یا پرت و پلا؟ اگر بی‌معنا نباشد معنایش درست است؟ حتی اگر با آنچه از دائرةالمعارف ما برمی‌آید ناسازگار باشد؟ بهتر است سراغ مثال دیگری برویم.

هرگاه به سراغ نوشته‌های اندیشمندی بزرگ رفتید ابتدا در آن دنبال مهملات روشن و بدیهی بگردید و از خودتان سؤال کنید چگونه یک آدم عاقل ممکن است چنین چیزهایی نوشته باشد؟

نامس کوهن^۱

آیا فیلسوفی بزرگ مثل ارسطو هم از این مهملات دارد؟ بستگی دارد منظورمان از مهمل^۲ چه باشد.

تامسن کوهن پژوهشگر نام‌آشنای تاریخ علم و مؤلف اثر سترگ ساختار انقلاب‌های علمی^۳ است. نظریه علم تاریخی او و اینکه چگونه می‌توان این تاریخ را فهمید حاصل دیدگاهی نشانه‌شناختی به عمل شناخت است. در تز کوهن دیدن جهان و یا هرچه باید مورد بررسی قرار گیرد با داشتن پارادیم^۴ امکان‌پذیر می‌شود که خود مجموعه‌ای است از گزاره‌های پیشینی و تمام آنچه بدیهی فرض می‌شود که یادآور دایره‌المعارف شناخت اکو است. تأویل دانشمند از جهان پیرامون وابسته به دایره‌المعارفی است که با خود دارد و با آموزش مستمر و پیگیر کسب کرده است:

۲۵۵

وقتی یک آدم ناوارد به نقشه منحنی‌های تراز جغرافیایی می‌نگرد چیزی جز دسته‌ای از خطوط نمی‌بیند، در حالی که همان صفحه کاغذ برای جغرافی‌دان و یا کارتوگراف، تصویر ناحیه‌ای از زمین است. یا همان آدم ناوارد از عکسی که در اتاقک حباب در آزمایشگاه فیزیک گرفته شده چیزی جز خطوطی درهم و برهم دستگیرش نخواهد شد ولی برای فیزیکدان همان صفحه نمایش دهنده مجموعه‌ای از رخداد‌های ریز اتمی است. هرگاه دانشجو یا آدم نامطلع مراحل متعددی از کسب دانش را گذراند، آنگاه توانا می‌شود تا وارد جهان دانشمندان شود، مانند آنها ببیند و مثل آنها با آن کار کند.^۵

1. Thomas Kuhn (1977, p. xiii)

2. Absurd

3. *The Structure of Scientific Revolution* (1970)

4. paradigm

5. Kuhn (1970, p. 111)

هرگاه دایرةالمعارف شناخت مناسب در جای خود قرار گرفت و آموخته شد، آدم ناوارد تبدیل به خواننده نمونه متن می شود و تازه می تواند متن هایی مانند نقشه های تراز یا عکس های اتاقک حباب را به شکلی که متن اقتضا می کند بخواند. بدون این شناخت، آن تصاویر یا بی معنایند یا تأویل شان نامناسب و نامربوط خواهد بود. «جهان» در پس آنچه پیرامون ماست و در پس دانش ما نیست. دانش جهان را کشف نمی کند. «جهان» ساخته سنت علمی ای است که دانشجویان و دانش آموزان در مدارس و دانشگاه ها می آموزند و هرگاه این سنت علمی عوض شود باید دوباره آموخت که به جهان چگونه نگریم و چگونه جهان نوین را شناخت. کوهن می نویسد: «تغییر پارادیم ها... باعث می شود دانشمندان حین تحقیق و بررسی به گونه ای دیگر به جهان بنگرند و از آنجا که تنها راه شناخت ما از جهان چیزهایی است که می بینیم و انجام می دهیم، پس از چنان انقلاب هایی دانشمندان با جهانی یکسر نوین و بیگانه روبرویند.»^۱

کوهن در مقدمه تنش ماهوی^۲ اندیشه هایی که باعث شد این شیوه نگرستن به تاریخ علم را پیش گیرد شرح داده است. تمام ماجرا در «اشراق شهودی» که سال ۱۹۴۷ هنگامی که در حال تهیه مقاله ای درباره علم مکانیک قرن هفدهم بود خلاصه می شود. کوهن در جستجوی پیشگامانی که الهام بخش گالیله و نیوتون درباره مفهوم سوژه بوده اند در نهایت به ارسطو، کتاب فیزیک^۳ او و سایر متون مشابه رسید و به کمک دایرةالمعارف شناخت شخصی اش دریافت این متن ها با مکانیک و فیزیک نیوتنی هم خانواده اند. به کمک قابلیت های فردی و حرفه ای اش باز به این پرسش رسید که چه مقدار از علم مکانیک در زمان ارسطو شناخته شده بود و چه مقدار آن کشف نیوتن است. پرسش کوهن با استفاده از دستور زبان نیوتنی مطرح شده بود و پاسخی در همان زبان اقتضا می کرد: دانش زمان ارسطو درباره مکانیک بسیار اندک بود و تقریباً تمام آنچه هم در این باب گفته اند نادرست است. ارسطو نمی توانسته سرآغاز خوبی برای نیوتون و مکانیک اش باشد.

جواب کوهن به نظر درست است ولی برای او یک چیز عجیب بود. در علوم دیگر مانند بیولوژی و سیاست، ارسطو «مشاهده گر»ی دقیق و تأویل های او بسیار قابل استناد و محکم است. پس چرا وقتی ارسطو به حرکت و جابجایی می پردازد این قدر مفتضحانه

1. Kuhn (1970. p. 111)

2. *The Essential tension* (1977)

3. *Physica*

نادرست می نویسد؟ چرا این قدر «مهمل می یابد»^۱ و چرا پیروان وی این غلطها را به راحتی پذیرفته اند؟ کوهن ادامه می دهد: «هرچه بیشتر می خواندم سردرگم تر می شدم. هرچه ارسطو در این باب نوشته غلط بود و من هیچ شکی در این باره نداشتم. ولی قابل قبول است که این غلطهای فاحش همان موقع هم مشخص نبوده باشند»^۲

و همانجاست که کوهن به پاسخی دست می یابد که خود عاملش را «اشراق» می داند. غلطهای فاحش ارسطویی غلطهای متن نیستند. غلطهای خواننده اند. مکاشفه تامس کوهنی، همان چیزی بود که برای دیگرگونه خواندن لازم اش داشت:

یک روز به یادماندنی (و البته بسیار گرم) تابستانی تمام بفرنجی ها محور شد. ناگهان به شیوه نوینی از خواندن دست یافتم که بنیانهایی دیگر داشت و توانستم متنی را که آن همه با آن کلنجار رفته بودم بخوانم. برای اولین بار دریافتم که سوژه ارسطویی دارای کیفیات متغیر است. هم در مسئله ای مثل سقوط سنگ و هم در رشد کودک تا بزرگسالی. در فیزیک ارسطویی آنچه قرار است که مکانیک باشد باز هم امری جداگانه و جدا شده از بقیه چیزها نیست.^۳

۲۵۷

با جای گرفتن این طرح کلی تأویل در دایرةالمعارف کوهن، تمام استعاره های نامفهوم به گزاره های طبیعی بدل می شوند و بی معنایی از آن رخت برمی بندد. شیوه بررسی تاریخی کوهن تغییر کرده بود. اکنون به جای بررسی تخصصی و محدود متون مرتبط، حجم وسیعی از داده ها جمع آوری می شد و وظیفه تاریخ دان واقعی این بود که این داده ها را بشناسد، بیازماید و در نظمی جدید قرار دهد. روش تاریخی کوهن جستجوی بهترین، یا دست کم بهترین خوانش در دسترس، از متون گذشتگان است. مکاشفه کوهن دو نتیجه اساسی برای وی دربر داشت. یکی اینکه: «راه های مختلفی برای خواندن یک متن هست و در مورد متون قدیمی روشی که امروزی تر باشد عموماً نادرست تر و ناکارآمدتر است»^۴. مثل داستان کشیش فرانسیس و تأویل «امروزی» او از نوشته ای که یافته بود. و دیگر اینکه: «با وجود اینکه متن شکل پذیر است، تمام شیوه های خوانش آن ارزش یکسان ندارند. فقط برخی از آنها (و یا دقیق تر، شاید فقط یکی) صحت و

1. Kuhn (1977, p. xi)

2. Kuhn (1977, p. xi)

3. Kuhn (1977, p. xi)

4. Kuhn (1977, p. xi)



پروفیسر شکار علی شاہ
پرنسپل جامعہ اسلامیہ
پشاور

سازگاری که در بقیه‌شان غایب است به آن می‌دهد.^۱ چگونه می‌توان تأویل معتبرتر و سازگارتر را یافت؟ کوهن این‌گونه ادامه می‌دهد: «هرگاه به سراغ نوشته‌های اندیشمندی بزرگ رفتید، ابتدا در آن دنبال مهملات روشن و بدیهی بگردید و از خودتان سؤال کنید چگونه یک آدم عاقل ممکن است چنین چیزهایی نوشته باشد؟ وقتی به پاسخ دست یافتید، وقتی آن قطعات برایتان معنادار شدند، آن‌گاه ایده‌های مرکزی و اصلی را درخواهید یافت. جاهایی که پیشتر فکر می‌کردید فهمیده‌اید و اینک معنایی دیگر می‌دهند».^۲

این‌گونه کوهن جایگاهش را از خوانندهٔ تجربی به خوانندهٔ نمونه تغییر می‌دهد. چهارچوب اولیه‌ای که کوهن از آن و در آن متون ارسطو را تأویل می‌کرد، یعنی مکانیک نیوتونی، آن قابلیت نبود که متن اقتضا می‌کرد. همان‌طور که خوانش کشیش فرانسیس از نوشتهٔ پناهگاه هسته‌ای برخاسته از قابلیت‌هایی ناسازگار با قابلیت‌هایی که متن طلب می‌کرد بود. وقتی کوهن به قابلیت مناسب دست یافت و شیوهٔ دیگری برای خواندن متن اختیار کرد، معنای آن آشکار شد. معنای متن در درون آن نهفته نیست، در خواننده هم نیست. بلکه در تطابق یافتن گمانه‌زنی‌های مناسب و قابلیت‌های مشترک میان خواننده و متن است.

سفرکردن با کتاب‌های آموخته

مشکل اصلی نقد مدل‌های فرهنگی این است که وقتی باتک شاخ روبرو شدیم احتمالاً کرگدن نباشد.

اکو^۳

هنگامی که به سفرهای دوردست، به ویژه سرزمین‌های عجیب، بکر و ناآشنا می‌رویم باز هم با چنین مسائلی روبرو می‌شویم. وقتی سفر می‌کنیم و جهان را می‌گردیم کتاب‌های آموخته‌مان را به همراه خود می‌بریم. کتاب‌های آموخته، کتاب‌های واقعی نیستند. مفاهیمی هستند از جهان که ما از سنت‌های فرهنگی مان وام گرفته‌ایم و نزد خود داریم. هر وقت به سفر می‌رویم پیشاپیش می‌دانیم در آستانهٔ کشفی تازه هستیم زیرا در خواننده‌هایمان داریم که در سفر باید چیزهای جدید آموخت. اکو می‌نویسد: «تأثیر

1. Kuhn (1977, p. xi)

2. Kuhn (1977, p. xi)

3. Eco (1998, p. 75)

کتاب‌های آموخته چنان است که صرف‌نظر از آنچه مسافر می‌بیند و کشف می‌کند، همه چیز را بر اساس همان آموخته‌ها تأویل و بیان می‌کند.^۱

به عنوان مثال، اکو داستان مارکوپولو^۲ و کشف «اسب تک شاخ»^۳ را نقل می‌کند. تک شاخ اسبی سفیدرنگ و افسانه‌ای است که یک شاخ در پیشانی‌اش روئیده است. در افسانه‌ها و داستان‌های قرون وسطی از وجود تک شاخ‌ها خبر داده بودند و از آنجا که در کل اروپا تک شاخی دیده نمی‌شد می‌پنداشتند که در سرزمین‌های شگفت‌انگیز دوردست زندگی می‌کنند. مارکوپولو وقتی سفرش به سوی چین را آغاز کرد به احتمال قوی با این قصه‌ها آشنا بود و چون به سوی همان سرزمین‌های غریب می‌رفت خودش را برای دیدن تک شاخ آماده کرده بود. در بازگشت به اروپا و در جاوه ناگهان جانوری دید که یک شاخ در پیشانی‌اش داشت و چون از آن افسانه به یاد داشت تک شاخ در چنین جاهایی زندگی می‌کند آنها را به عنوان اسب تک شاخ شناسایی کرد. ولی این میان مشکلی وجود داشت. این حیوانی که می‌دید با آنچه در قصه‌ها شنیده بود بسیار تفاوت داشت. مثلاً این تک شاخ‌ها سفید نبودند و سیاه بودند. پوست‌شان ضخیم‌تر از گاوهای وحشی و پاهایشان به بزرگی پای فیل بود و شاخ‌شان هم به جای سفید، سیاه بود. زبان‌شان بزرگ و نوک‌تیز و سرشان بیشتر شبیه سرگراز بود. تک شاخ مارکوپولو همان حیوانی بود که ما امروزه به آن کرگدن می‌گوییم.

آیا وقتی مارکوپولو می‌گفت تک شاخ دیده است دروغ می‌گفت؟ اشتباه می‌کرد؟ مارکوپولو حقیقتی را بیان می‌کرد که با چشمان خود دیده بود. در سفرنامه مارکوپولو آمده که تک شاخ‌هایی که او دیده آن موجودات زیبا و سفید و مشخصی که مردم تصور می‌کنند نیستند. شاید به جای تمام اینها می‌توانست بنویسد که حیوانی عجیب و غیر معمول دیده ولی «به جای افزودن جانوری جدید به مجموعه حیوانات عالم، وی تصویری را که از تک شاخ موجود بود تصحیح کرد. بنابراین، اگر تک شاخی باشد باید شبیه آنی باشد که او با چشم خود دیده بود، نه آن گونه که در افسانه‌ها آمده است»^۴. مارکوپولو همانند دانشمندی که کوهن وصف می‌کند جهان را در مطابقت با پارادایم خودش می‌خواند. همانند کشیش فرانسیس، تک شاخ مارکوپولو با محتوای دائرةالمعارف سازگار است. مارکو از روی غریزه خواست تا جانوری که دیده بود با

1. Eco (1998, p. 54)

2. Marco Polo

3. Unicorn

4. Eco (2000b, p. 28)

تصویری شناخته شده و از پیش موجود (در دائرةالمعارف) یکی بدانند: «او نمی‌توانست راجع به چنین امر ناشناخته‌ای نظر دهد، فقط می‌توانست آن را به چیزی ارجاع دهد که از قبل می‌شناخت و انتظار دیدنش را داشت. مارکوپولو این بار قربانی کتاب‌های آموخته‌اش شد»^۱.

حیواناتی که از خیلی دور شبیه پشه‌اند

«حیواناتی مانند ۹) حیواناتی که از خود بی‌خود شده‌اند ۱۰) حیوانات ناشمردنی و با ۱۱) حیواناتی که با قلم موی پشم شتر ظریف نقاشی شده‌اند را کجا می‌توان یافت مگر در آوای مجرد کسی که نام‌شان می‌برد، یا در میانهٔ صفحهٔ کاغذی که وصف‌شان می‌کند؟ دیگر کجا توان کنار هم نشینی دارند جز ناکجای زبان».

میشل فوکو^۲

فوکو در ابتدای کتاب نظم اشیاء به دائرةالمعارف ویژهٔ چینی خورخه لویس بورخس^۳ می‌پردازد که مجموعه‌ای است شگفت‌انگیز که سیستم جدیدی برای طبقه‌بندی جانوران معرفی می‌کند. رده‌بندی‌ای که هیچ شباهتی با رده‌بندی آشنای ما ندارد. طبقه‌بندی چینی جانوران این گونه است:

حیوانات در گونه‌های زیر یافت می‌شوند:

۱) آنهایی که متعلق به امپراتورند

۲) حیوانات مومیایی شده

۳) حیوانات اهلی

۴) خوک‌های مکنده

۵) سیرن‌ها^۴

۶) حیوانات افسانه‌ای

1. Eco (1998, p. 55)

2. Foucault (1970, p. xvi, xvii)

3. Jorge Luis Borges (1899-1986)

۴. Sirens دخترانی نیم انسان - نیم پرنده، رجوع کنید به اودیسهٔ هومر.

- (۷) سگ‌های ولگرد
 (۸) حیواناتی که در این رده‌بندی وجود دارند
 (۹) آنهایی که از خود بی خود شده‌اند
 (۱۰) حیوانات ناشمردنی
 (۱۱) حیواناتی که با قلم موی پشم شتر ظریف نقاشی شده‌اند
 (۱۲) باقی حیوانات
 (۱۳) آنهایی که ظرف آبشان را شکسته‌اند
 (۱۴) حیواناتی که از خیلی دور شبیه پشه‌اند.^۱

دائرةالمعارف چینی فوکو را به «اشراقی» رساند که بی شباهت با مورد تامس کوهن نیست. «تمام علامت‌ها و نشان‌های اندیشه من، تمام اندیشه ما، اندیشه‌هایی که مهر این عصر و جغرافیا را بر پیشانی داشت... داغان شد»^۲. دائرةالمعارف بورخس برای فوکو شمه‌ای از آن چیزی بود که اگر می‌توانستیم از چهارچوبی دیگر و متفاوت با آنچه هست به جهان بنگریم نگاهمان آن گونه می‌شد. به زعم فوکو دریافت هر روزه و فهم ما همواره با دائرةالمعارف از پیش موجودی از سامانه‌های فرهنگی و طبقه‌بندی شده شکل می‌پذیرد: «در پس حیرتی که از این رده‌بندی عارض‌مان می‌شود به ناگاه درمی‌یابیم این داستان شگفت به ما نشان می‌دهد سیستمی دیگرگون از اندیشه چه سان غریب می‌تواند باشد و اینکه اندیشه ما چه اندازه در بند خود است. چه تلخ است پذیرفتن که آن گونه اندیشیدن ناممکن است»^۳. می‌توان از اثر بورخس کمک گرفت تا فهمید چرا مارکوپولو کرگدن را «نشناخت». مارکوپولو به واسطه کتاب‌های آموخته‌اش، در چنبره «ناممکنی تلخ اندیشیدن به آن» قادر نبود به کرگدن بیاندیشد. کرگدن جایی در دائرةالمعارف او نداشت.

هر کدام از گونه‌های جانوری دائرةالمعارف چینی تعریف دقیق دارد و حیواناتی را شامل می‌شود. برخی هم تنها شامل موجودات افسانه‌ای می‌شوند - مثل سیرن‌ها - ولی چون هریک تنها در یک طبقه حضور دارند قدرت و خطرشان تعدیل و کنترل شده است. در این نظم خاص، جایگاه هریک نشان می‌دهد با چه حیواناتی مشابهت بیشتری دارد و

1. Foucault (1970, p. xv)

2. Foucault (1970, p. xv)

3. Foucault (1970, p. xv)

با کدام‌ها متفاوت است. ولی در این دایرةالمعارف غریب چیزی که شگفت‌انگیز و ناممکن است نسبت‌ها و خویشاوندی جانوران با هم نیست، بلکه «جایی» است که این خویشاوندی در آن امکان‌پذیر شده است. سیستمی که این عناصر را در کنار هم گرد آورده ولی خود را نشان نمی‌دهد و جزئی از آن شبکه نیست: «حیواناتی مانند ۹) حیواناتی که از خود بی خود شده‌اند ۱۰) حیوانات ناشمردنی و یا ۱۱) حیواناتی که با قلم موی پشم شتر ظریف نقاشی شده‌اند را کجا می‌توان یافت مگر در آوای مجرد کسی که نام‌شان می‌برد، یا در میانهٔ صفحه کاغذی که وصف‌شان می‌کند؟ دیگر کجا توان کنار هم‌نشینی دارند جز ناکجای زبان؟» زبان، در این دایرةالمعارف، نشانه‌های خاصی را کنار هم گذارده و برخی دیگر را از هم دور ساخته است. نشانه‌هایی که جهان را شکل و نظم می‌دهند و جهان همان نظمی را به خود می‌پذیرد که تنها در «ناکجا»ی زبان امکان وقوع دارد. فوکو به سؤالی می‌رسد که ما نیز درگیر آنیم و در این کتاب بارها با آن روبرو خواهیم شد: چه چیزی به یک دایرةالمعارف اعتبار می‌بخشد؟ منظور فقط داستان بورخس نیست. حتی قابلیت شخصی شما دربارهٔ پناهگاه هسته‌ای یا قابلیت تامس کوهن در خوانش ارسطو و یا مارکوپولو در زمان تشخیص دادن تک شاخ هم شامل آن است. آیا این قابلیت‌ها تصاویر دقیقی از جهان می‌سازند؟ ریشه در واقعیتی خارجی دارند و آن را منعکس می‌کنند؟ و یا اصولاً واقعیت، و یا هرچه می‌پنداریم واقعیت است تنها در ساختار و بافت دایرةالمعارف ما امکان‌پذیر می‌شود؟ نسبت میان دایرةالمعارف و جهان چیست؟ فوکو این گونه با مسئله روبرو می‌شود: «وقتی سیستم طبقه‌بندی خاصی برپا می‌کنیم، وقتی می‌بینیم شباهت میان سنگ و گریه کمتر از شباهت دو سنگ تازی است حتی اگر هر دو اهلی باشند یا مومیایی شده باشند، حتی اگر هر دو از هوش و حواس رفته باشند و یا ظرف آبشان را شکسته باشند، باز چگونه و بر چه اساسی می‌توانیم با قطعیت تمام از صحت طبقه‌بندی‌مان اطمینان حاصل کنیم؟»^۱

نظم میان اشیاء را از دو سو می‌توان به تصور درآورد. یکی اینکه این نظم «چون قاعده‌ای درونی در اشیاء نهاده شده است. مانند شبکه‌ای نهانی که مشخص می‌سازد چگونه آنها با هم تفاوت دارند»^۲ به زبان دیگر نظم چیزهاست که زبان و سیستم‌های رده‌بندی اشیاء را برپا و ممکن می‌سازد و این رده‌بندی‌ها بازتاب طبیعت و جهان خارج است و از سوی دیگر همان گونه که کانت^۳ در سنجش خود ناب^۴ نوشته است اگر چنین

1. Foucault (1970, p. xix)

2. Foucault (1970, p. xx)

3. Immanuel Kant (1724-1804)

شبکه‌ای در طبیعت موجود باشد ما هرگز به آن دسترسی نداریم. نظم «وجود خارجی ندارد، مگر در شبکه‌ای که به کمک نگاه ما، کندوکاو ما و زبان خلق می‌شود»^۵. در یک کلام، این ساختار و بافت دائرةالمعارف شناخت ماست که شناخت ما از نظم چیزها و شبکه‌نهایی‌ای را که در جایی جز آنچه زبان ساخته وجود ندارد امکان‌پذیر ساخته است. فوکو و اکو راه میانه را می‌گزینند. رابطه‌ای دوسویه میان جهان و دائرةالمعارف وجود دارد که اولی (جهان) امکان وجود دومی (دائرةالمعارف) را مهیا می‌سازد و دومی همین کار را برای اولی می‌کند. فوکو می‌گوید: «تنها در فضاهاى خالی شبکه است که نظم خود را به ژرف‌ترین شکل هویدا می‌کند گرچه آنجا هم وجود دارد»^۶ و اینکه در همان حال این شبکه‌نهایی «در سکوت به انتظار می‌نشیند تا لحظه‌نمایش‌اش فرارسد»^۷. چنان نسبتی میان خواننده و متن هم برقرار است. هریک دیگری را موجب می‌شود و امکان‌پذیر می‌سازد: «متن ابزاری است که ساخته شده تا خواننده نمونه‌اش را بسازد»^۸. و همان‌گونه که فوکو و وستگشتاین هم نوشته‌اند بدون گمانه‌زنی مناسب خواننده، متنی نخواهد بود. جهان و دائرةالمعارف، و نیز متن و خواننده هریک به شیوه خود وجود دارند. زیرا دادوستدی دشوار آنان را در ارتباط و نسبتی دوجانبه و انعطاف‌پذیر به هم متصل ساخته است.

۲۶۴

معرفی اومبرتو اکو

و من، آوایی بی‌اندام و جنسیت و بی تاریخ... شما خوانندگان مهربان را فرامی‌خوانم، تا در بازی من شریک شوید.

اومبرتو اکو^۹

آن گونه که در این کتاب دیده‌اید و خواهید دید، اومبرتو اکو عنصری خاص در یک نظم خاص اشیاء است که در سکوت انتظار می‌کشد تا زمان نمایش‌اش فرارسد، تا وقتی که من - متن سخن آغاز کنم و او را در شبکه‌ی این متن قرار دهم. تا آن‌گاه او تنها کلمه‌ای در

4. Critique of pure Reason

5. Foucault (1970, p. xv)

6. Foucault (1970, p. xv)

7. Foucault (1970, p. xv)

8. Eco (1992, p. 64)

9. Eco (1994, p. 25)

میان صفحه کاغذ و یا صدایی است که از زبان کسی، شاید شما، گفته شود. اکنون زمان آن است که با دادوستد میان خواننده و متن او را به حیات رسانیم و البته به کمک شما دوست عزیز.

پیش از این گفته بودم اومبرتو اکو نشانه‌شناس است. هنگامی که من واژگان اومبرتو اکو و نشانه‌شناس را کنار هم می‌آورم سرفصلی جدید در دائرةالمعارف باز می‌شود که با آن واژگان «اومبرتو اکو» آغاز به معنی دار شدن می‌کند. آنچه در این کتاب دنبال آنیم دائرةالمعارفی است که خواهیم ساخت و پیامد این دادوستد معنادار شدن «اومبرتو اکو» است. عناصری را بررسی خواهیم کرد که در کنار هم روایتی سازگار درباره این عبارت تشکیل خواهند داد و عناصری که چنین نمی‌کنند. نقش من و شما، متن و خواننده را در خلق این شبکه نشان خواهیم داد و اینکه چگونه خود به عناصری از این شبکه بدل خواهیم شد. هنگام خواندن کتاب، به دقت و هشیاری نقش‌مان به عنوان خواننده متن را ایفا خواهیم کرد.

این کتاب، مثل هر کتاب دیگری، درباره ماست و هر آنچه به ما ارتباط دارد. ما، مثل کشیش فرانسیس، مثل توماس کوهن و میشل فوکو خواستار آنیم که شبکه‌ای مناسب بسازیم تا معنای متنی را دریابیم و در این حین وجود شبکه و نسبت وجود خودمان با آن را کشف کنیم. اینجا هیچ انسان و گوشت و پوست و خونی نیست و ما هم به دنبال افشا کردن و کشف هیچ تاریخ عینی و هیچ امر مشخصی نیستیم. اکو، آن‌گونه که خود گفته تنها «آوایی بی‌اندام و جنسیت و بی‌تاریخ» است. برای فهم اکو باید در بازی متن شرکت کرد و این بر شماست که خواننده نمونه من باشید و قواعد بازی مرا بپذیرید. من نیز همانند اکو «شما خوانندگان مهربان را فرامی‌خوانم، تا در بازی من شریک شوید».

